



دین، ایدئولوژی و

اگر توسعه در مفهوم اقتصادی خلاصه نکنیم، آنگاه موضوعاتی چون دین و ایدئولوژی نیز در حرکت به سوی توسعه جای ویژه‌ای را به خود اختصاص می‌دهند، چرا که بخش اعظم تفکر، نظام ارزشی، رفتارهای فرهنگی و... ناشی از آنهاست. با چنین فرضی بحث بر سر دین و ایدئولوژی در چهارچوب توسعه معنا و مفهوم می‌یابد.

دین، ریشه در تاریخ حیات بشری داشته و متعلق به دوران معاصر نمی‌باشد، برعکس مفهوم خاص «ایدئولوژی» پدیده‌ای است نوظهور که در غرب از قرن ۱۸، و اولین بار توسط دستوت دو تراسی - پیشگام «پوزیتیویسم» - به کار گرفته شد و پس از آن توسط مارکس معنا و مفهوم خاصی یافت. در ایران نیز همزمان با مشروطیت و رشد «تجددخواهی» و «ن تلاش برای پیشرفت و توسعه» رواج یافت و پس از آن توسط مسلمانان و غیرمسلمانان استفاده از آن گسترش یافته به طوری که در دهه ۱۳۵۰ به اوج خود رسید. بسیاری از «دین» داران در مواجهه با ایدئولوژی آن را پذیرفته و با تعبیر مختلف به دین پیوند دادند. لذا است که ایدئولوژی‌زیزه کردن دین و یا تعبیر ایدئولوژیک از دین رایج و معمول گشت. این روند گرچه در دهه ۵۰ و تا اواخر دهه ۶۰ مقبول واقع شد، اما امروز با سئوالی جدی مواجه است. مبنای این سئوال بر این اصل استوار است که آیا می‌توان با وجود ماهیتی که هر یک از دو مفهوم «دین» و «ایدئولوژی» دارند، آنها را یکسان پنداشت و یا پیوندی میان آن دو قائل بود؟ پیش از این سوی صاحب نظران مسلمان ایرانی، پاسخی مشخص برای این سئوال ارائه نشده بود. چرا که اصولاً چنین پرسشی مطرح نبود. با این حال از لابلای سخنان آنها و با توجه به تعاریفی که برای دین و ایدئولوژی دارند،

می‌توان به نتایجی قطعی دست یافت. واضح است که متفکران و تنوری پردازان غیر ایرانی - اعم از مسلمان و غیر مسلمان - نیز عکس العملهای گوناگونی در رویارویی با این سئوال دارند.

ایدئولوژی در لغت به معنای ایده‌شناسی و یا عقیده‌شناسی است و از دین معانی بی چون آیین، کیش و مذهب به عمل آمده است. اما در مطالعه آثار اندیشمندان مسلمان مراد از ایدئولوژی معنای لغوی آن نبوده و بیشتر به برداشتی اصطلاحی از آن اشاره می‌شود. به همین جهت است که این برداشت در بسیاری از مواقع همسان و هم‌ردیف با دین و مذهب و مکتب و شریعت به کار گرفته می‌شود و نه در برابر آن. همچنین است وضعیت مذهب که به گونه‌ای تعبیر و تفسیر می‌شود که بتوان ایدئولوژی را بر آن پیوند زد. وجه مشترک رأی اندیشمندانی که دین و مذهب را با ایدئولوژی یکی می‌دانند آن است که ایدئولوژی را زاییده جهان بینی می‌دانند. نقطه عزیمت این متفکران در تعریف ایدئولوژی همین نکته است که گفته شد. «جهان بینی یعنی مجموعه‌ای از بینشها و تفسیرها و تحلیلها درباره جهان و جامعه و انسان... ایدئولوژی بر پایه جهان بینی استوار است. چرای هر ایدئولوژی در جهان بینی‌ای که آن ایدئولوژی بر آن استوار است نهفته است و به اصطلاح ایدئولوژی از نوع حکمت عملی است و جهان بینی از نوع حکمت نظری.»^۱ «مبنای یک ایدئولوژی را جهان بینی انسان می‌سازد و جهان بینی آمیخته‌ای است از ارزشهای وجودی انسان که با تلقی علمی آدمی از جهان هماهنگی یافته و توجیه می‌شود و مجموعه آن جهان بینی ما را می‌سازد...»

با توجه به چنین نگرشی نسبت به ایدئولوژی، مشخص می‌گردد که این متفکران میان مذهب و ایدئولوژی قائل به تفکیکی نبوده‌اند و نمی‌توانسته‌اند باشند. امتداد آغازی این گونه، به

اینجا می‌رسد که ایدئولوژی همان طرحی است که فرد برای زندگی خود دارد یا به اصطلاح همان «بایدها و نبایدها» است که برخاسته از «هست»ها یا «جهان بینی»هاست. نتیجه چنین سیری آن است که ایدئولوژی با دین، مکتب، شریعت و مذهب یکسان پنداشته شود.

یکسان شدن مفهوم ایدئولوژی و مذهب با دین به تعریفی که از مذهب ارائه می‌شود نیز ارتباط دارد. مذهب در باور این جریان فکری در واقع همان برنامه کلی است که اهداف، بایدها و نبایدها، روشها و... را برای زندگی مشخص می‌کند. لذا یکی شدن ایدئولوژی و دین در پایان چنین استدلالی امری حتمی و قطعی می‌گردد.

استاد مطهری در بحثی که راجع به این قضیه دارند، ابتدا به نقش عقل و تدبیر دریافتن سعادت فردی و اجتماعی می‌پردازد که یافتن این سعادت برای جامعه نیاز به یک طرح کلی و برنامه دارد و «اینجاست که نیاز به یک مکتب و ایدئولوژی ضرورت خود را می‌نمایاند. یعنی نیاز به یک تئوری کلی، یک طرح جامع و هماهنگ و منسجم که هدف اصلی کمال انسان و تأمین سعادت همگانی است و در آن خطوط اصلی و روشها، باید و نبایدها، خوبها و بدها، هدفها و وسیله‌ها، نیازها و دردها و درمانها، مسئولیتها و تکلیفها مشخص شده باشد و منبع الهام تکلیفها و مسئولیتها برای همه افراد بوده باشد.» و یا در جای دیگر می‌نویسد: «انسان از بدو پیدایش لاقبل از دوره‌ای که رشد و توسعه زندگی اجتماعی منجر به یک سلسله اختلافات شده است، نیازمند به ایدئولوژی و به اصطلاح قرآن، شریعت بوده است»^۲ مشخص می‌شود که متد خاص استاد مطهری در تجزیه و تحلیل و تفسیر ایدئولوژی و نیز دین، مکتب و مذهب به یکسان پنداشتن آنها منجر می‌شود. از همین جا است که

تعبیر ایدئولوژیک از دین

استاد رهبری جامعه اسلامی را، رهبری ایدئولوژیک می‌داند. زیرا ایدئولوژی همان مکتب یا شریعت است: «نقش فقیه در یک کشور اسلامی یعنی کشوری که در آن مردم، اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند. نقش یک ایدئولوگ است، نه نقش یک حاکم» و سپس عنوان می‌کنند که «ولایت فقیه یک ولایت ایدئولوژیک است»^۵

دکتر شریعتی نیز که پیشتر بحث ایدئولوژی و مذهب و دین را وارد عرصه تفکر ایران کرده است، به دلیل اتخاذ شیوه‌ای همسان با استاد مطهری به همان نتیجه می‌رسد؛ یعنی یکسانی مذهب و ایدئولوژی «این مذهب (مذهبی که آگاهانه انتخاب می‌شود) در عین حال مساوی است با ایدئولوژی، بی کم و کاست»^۶.

همان گونه که از گفته دکتر شریعتی برمی آید، مذهبی که وی مساوی ایدئولوژی می‌داند، شکل خاصی از مذهب است که با مذهب رایج در جامعه متفاوت می‌باشد. وی اصولاً انقلابی بودن، خود آگاهی، ترقی، تکامل ... را پدیده‌هایی می‌داند که در ساهیت ایدئولوژی وجود دارد؛ بنابراین هر مذهب نمی‌تواند ایدئولوژی باشد. به اعتقاد دکتر شریعتی دو نوع مذهب وجود دارد: «۱- مذهب سنتی که عبارت است از مجموعه عقاید موروثی، احساسهای تلقینی و همچنین تقلید از مدها و روابط و شعائر مرسوم اجتماعی و احکام خاص ناخود آگاه علمی. ۲- مذهبی که ایدئولوژی است، مذهبی که یک فرد یا یک طبقه یا یک ملت آگاهانه انتخاب می‌کند»^۷ به همین علت است که وی می‌گوید «مغز باید از این چهارچوبهای منجمد سنتی آزاد شود تا بتواند اسلام را در آن شکل متعالی خودش و به شکل یک ایدئولوژی، آگاهانه بپذیرد و گرنه نمی‌تواند بپذیرد»^۸ مسلم است که استاد مطهری

هم که در همین چهارچوب بحث می‌کند به اعتقادی شبیه به آن می‌رسد: «آنچه بشر امروز و به طریق اولی بشر فردا را وحدت و جهت می‌بخشد و آرمان مشترک می‌دهد و ملاک خیر و شر و باید و نباید می‌گردد، یک فلسفه زندگی انتخابی آگاهانه آرمان خیز مجهز به منطق و به عبارت دیگر یک ایدئولوژی جامع و کامل است...»^۹ و در جای دیگر می‌گوید: «ایدئولوژی کردن نهادنی نیست، ایدئولوژی پذیرفتنی و جذب شدنی است. ایدئولوژی ایمان می‌طلبد»^{۱۰}

با عنایت به مطالب فوق این نکته محرز می‌گردد که از نظر دکتر شریعتی و استاد مطهری دین یا مذهب یا شریعت نه تنها می‌تواند ایدئولوژی‌زیز شود، بلکه تنها در این صورت است که به صورت «انقلابی» و «فلسفه زندگی آگاهانه» جلوه گر می‌شود.

پیوند میان دین و ایدئولوژی و ارتباط میان آن دو، تنها از نظر متفکران مسلمان ایرانی مورد بحث قرار نگرفته است. سید قطب از متفکران مسلمان مصری است که بحث خود را متکی به روشی کرده است که پیش از این درباره دکتر شریعتی و استاد مطهری برשמردیم. «اعتقاد به یک ایدئولوژی و داشتن یک جهان بینی درست، بزرگترین وسیله پیشبرد انسان به نظامی است که ثمره آن ایدئولوژی و اعتقاد مبتنی بر آن جهان بینی است»^{۱۱} و آنگاه نتیجه‌ای همسان با نتایج دو متفکر مسلمان ایرانی (استاد مطهری و دکتر شریعتی) را شاهدیم، یعنی پیشرو معرفی کردن اسلام در چهارچوب ایدئولوژی و نه به شکل سنتی آن: «ایدئولوژی اسلامی، از آرایش و انحراف و مسخ رهایی نخواهد یافت مگر آنگاه که هر آنچه نام فلسفه اسلامی بدان داده‌اند و تمام مباحث علم کلام... را یک باره به دور بیندازیم و پس از آن به سوی قرآن مجید بازگردیم و

شالوده ایدئولوژی اسلامی و ویژگیهای آن در میان دیگر عقاید را از آن بخواهیم»^{۱۲}

اعتقاد به ارتباط میان دین و ایدئولوژی محدود به متفکران مسلمان نیست. با همه اختلافی که میان مارکسیستها (اعم از نومارکسیستها که صرفاً به اقتصاد نمی‌اندیشند و مارکسیستهای ارتدوکس که اندیشه خود را بر پایه ابزار تولید مبتنی کرده‌اند) و متفکران مسلمانی چون دکتر شریعتی، استاد مطهری، سید قطب و... وجود دارد، مارکسیستها نیز به پیوند میان این دو قائل هستند. مارکس ایدئولوژی را مفهومی گسترده می‌بیند که شامل اخلاقیات، دین، حقوق و... می‌شود. مارکسیستهای جدید نیز بر همین باورند، گرچه در زیر بنا بودن شیوه تولید در همه عصرها و مکانها با مارکس همراه نیستند. اما در نظر اینان نیز دین پیوند خود را با ایدئولوژی در عرصه حیات اجتماعی نشان می‌دهد و در دایره آن قرار می‌گیرد.

در مقابل، جریانات دیگری قائل به تفکیک آن دو می‌باشند و معتقدند این دو مفهوم، نمی‌توانند در کنار هم قرار بگیرند. این نتیجه ناشی از متدی است که برای تجزیه و تحلیل دین و ایدئولوژی به کار گرفته می‌شود. در واقع می‌توان گفت که این گروه به ویژگیها و کارکردهای ایدئولوژی بیش از برداشت و تعریف آن اهمیت می‌دهند. سخن اصلی جریان مذکور آن است که مذهب به اموری می‌پردازد که محور آنها «قدسیت» و «وحي از سوی خدا» بوده و مسائلی نظیر «هدف غایی زندگی، مرگ و زندگی پس از آن» را پاسخ می‌گوید، که ایدئولوژی در این فضا حرفی برای گفتن ندارد. به عبارت دیگر ویژگی اساسی مذهب، تمرکز آن بر زندگی «آن جهانی» است و ایدئولوژی، مبنای سخن خود را بر این جهان می‌گذارد. «ایدئولوژی، دین نیست. زیرا هر گونه الوهیت یا

استعلا و هرگونه وحی و الهام را نفی می کند.»^{۱۳} چنین جملاتی در میان معتقدان به جدایی دین و ایدئولوژی بسیار به چشم می خورد. کلام اصلی آن است که الوهیت و وحی، مرز میان دین و ایدئولوژی است. از این زاویه، نویسنده پیش از آنکه به برداشت و تفسیر ایدئولوژی بپردازد و به دنبال بحثی معرفتی یا کلامی باشد و یا با ضوابط جامعه شناسی سیاسی به قضیه بنگرد، در پی کشف ویژگی اصلی دین و ایدئولوژی است؛ که آن را نیز از بررسی ایدئولوژیهای موجود به دست آورده است. به دیگر سخن این جریان با نگاهی که به ایدئولوژیهای تاریخ دارد و نیز با بررسی ادیان موجود، به این نتیجه می رسد که نباید این دو را یکی پنداشت. ژان بشلر نیز به همین گونه می بیند و می اندیشد: «آنچه آنها آئین و ایدئولوژی را از هم متمایز می کند، اصالت غیرقابل انکار مذهب در ارائه پاسخ به پرسشهای غایی است. مذهب برداشت رضایتبخشی از مرگ ارانه می دهد؛ در حالی که ایدئولوژی درباره مرگ و هستی به طور کلی اظهار نظر نمی کند... با اطمینان می توان گفت که ایدئولوژی هرگز نمی تواند جای مذهب را بگیرد...»^{۱۴} البته در چهار چوب بحث این گروه، ایدئولوژی دیگر معنی «یادها و نیادها» یا «طرح کلی و جامع و کامل را که آرمان خیز است» نمی دهد. بلکه «ایدئولوژی مجموعه تجلیات ذهنی است که همراه با ایجاد پیوند میان افراد پدیدار می شود.»^{۱۵} و یا «ایدئولوژی نوعی گفتار جدالی است که شهوت به کمک آن می خواهد، ارزش را با اعمال قدرت در جامعه تحقق بخشد.»^{۱۶} بنابراین، واضح است که به اعتقاد این گروه دین و ایدئولوژی از یک سنخ نبوده و نمی توانند در کنار هم به کار روند. بشلر معتقد است «جذب اخلاق به وسیله ایدئولوژی اصولاً غیرممکن است و اگر هم انجام گیرد به فساد اخلاق منجر می شود.»^{۱۷} بنابراین هیچگاه نمی توان دین را که اخلاق محوری ترین اصل آن است، در کنار ایدئولوژی قرار داد.

در میان معتقدان به جدایی دین از ایدئولوژی، نحله های مختلفی وجود دارد که برخی از آنها به «پایان عصر ایدئولوژی» معتقدند. دانسیل بل از این گروه است که ایدئولوژی را همسان با جزمیت گرایی، توتالیتریسیم، تبعیذ زدگی و... می داند. وی که ایدئولوژی را در فاشیسم، کمونیسم، نازیسم و... متجلی می بیند، با چنین توجیهی این نتیجه را می گیرد که چون به لحاظ تاریخی زمان توتالیتریسیم و... به سر آمده و در عصر حاضر

دموکراسی و عقل گرایی و... سخن اصلی است، لذا دوران ایدئولوژی نیز به پایان رسیده است. اما دین از آنجا که با فردیت انسان سر و کار داشته و وارد عرصه سیاست نمی شود، لذا به حیات خود ادامه خواهد داد. بنابراین دین اگر سیاسی شود، به ایدئولوژی تبدیل می شود که در این صورت عصر آن هم به پایان رسیده است. «از لحاظ تاریخی، عصر دین به عنوان نظم سیاسی به سر آمده است... هر گونه تلاش برای واقعیت بخشیدن به دین، آن را تا سطح ایدئولوژیهای کل گرا پائین خواهد برد. هر گونه کوشش برای جا دادن دوباره ما در اندرون دنیای بسته خود مداری مذهبی از پیش محکوم به شکست است.»^{۱۸} از این سخن شایگان و گفته های دیگر او چنین برمی آید که وی دین سیاسی شده را مساوی دکماتیسیم و استبداد و توتالیتریسیم می داند. و نتیجه می گیرد که عصر ایدئولوژی و دین ایدئولوژیک به پایان رسیده است. البته همان گونه که ذکر شد، در میان معتقدان به جدایی دین و ایدئولوژی در پذیرش «پایان عصر ایدئولوژی» اختلاف نظر است: «ایدئولوژی یکی از عناصر ضروری و اجتناب ناپذیر عمل سیاسی است. از اینجا است که سیاست بدون ایدئولوژی یا تنز «پایان ایدئولوژی» سخن نادرستی است.»^{۱۹}

با عنایت به آنچه گفته شد، مشخص است که نوع نگرش به دین و ایدئولوژی مشخص کننده اصلی ارتباط میان آن دو است. دکتر شریعتی و استاد مطهری طرح «ایدئولوژی و مذهب» را به گونه ای آغاز می کنند و در بستری پیش می برند که نتیجه جبری و نهایی آن آمیخته شدن دین، مکتب یا مذهب با ایدئولوژی و یکی شدن آنهاست. در حالی که معتقدان به تفکیک این دو، در تجزیه و تحلیل و ارزیابی خود، از نقطه ای دیگر وارد بحث می شود و با شکل متفاوت آن را ادامه می دهند.

همه آنچه آمد، نگاهی گذرا به نظرات مربوط به «تعبیر ایدئولوژیک از دین» بود. این تعبیر در شرایط کنونی جامعه ما، با سنوالات مواجه شده است. اهمیت این سنوالات و پاسخ به آن به ماهیت تفکر در جامعه ما مربوط است و از آنجا که تفکر ما در هجوم تفکر بیگانه، بخش چشمگیری از استقلال خود را از دست داده است، لازم می آید ارزیابی جدیدی نسبت به آن به عمل آید، تا سره از ناسره تمیز گردد. آیا واقعاً «ایدئولوژی» که واژه ای است عاریتی و در عرصه تفکر ما جای ویژه ای دارد، می تواند مبین اندیشه اسلامی باشد؟ دین، جز اساسی هویت

ایرانی ماست و اسلام دینی است که توانسته است زندگی ایرانی را به خود معطوف سازد. بنابراین اگر آن را ایدئولوژیزه نمائیم، از جوهر اصلی اش جدا ساخته ایم یا نه؟ اصولاً اینکه نیازی به بهره گرفتن از ایدئولوژی داریم؟ تلفظ ایدئولوژیک از اسلام، چه دستاوردهای مثبتی دارد که تلقی رایج و یا سنتی از آن فاقد آن است؟ اگر ایدئولوژی می تواند، اسلام را با شکلی متناسب با زمان نشان دهد و گویای بسیاری از مسائلی است که لازم است در شرایط حاضر مطرح شود، چرا نباید به آن روی آورد؟ پیامدهای چنین وضعی چیست، آیا در راستای اهداف اسلام است یا ناقض آن؟ این سؤالات بحثی جدی می طلبد که این شماره از نشریه با استفاده از آراء صاحب نظران به بررسی و ارزیابی آنها پرداخته است تا آغازی باشد برای بحثهای دیگر.

پی نوشت:

- ۱- استاد مطهری، کتاب مقدمه ای بر جهان بینی توحیدی، فصل وحی و نبوت، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.
- ۲- دکتر شریعتی، مجموعه آثار جهان بینی و ایدئولوژی، ص ۱۰۵.
- ۳- شماره ۱، ص ۴۱.
- ۴- پیشین.
- ۵- استاد مطهری، کتاب پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۶۳.
- ۶- شماره ۲، ص ۷۴.
- ۷- پیشین، ص ۷۳ و ۷۴.
- ۸- پیشین، ص ۸۸.
- ۹- شماره ۱، ص ۴۶.
- ۱۰- پیشین، ص ۴۸.
- ۱۱- سید قطب، ویژگیهای ایدئولوژی اسلامی، ص ۵۴.
- ۱۲- پیشین، ص ۶۳ و ۶۴.
- ۱۳- داریوش شایگان، انقلاب دینی چیست؟ (به زبان فرانسه)، فصل پنجم، به نقل از ترجمه مهرداد مهریان. (لازم به ذکر است که درباره دیدگاه دکتر شایگان نسبت به دین و انقلاب سخن بسیار وجود دارد که این فرصت کوتاه مجال آن را نمی دهد.)
- ۱۴- ژان بشلر، ایدئولوژی چیست؟، ترجمه علی اسدی، ص ۲۵۵ و ۲۵۶.
- ۱۵- پیشین، ص ۲۱.
- ۱۶- پیشین، ص ۵۸. (لازم به ذکر است که مراد بشلر از شهوت، محرک اولیه ای است که انسان را به حرکت و زندگی وامی دارد.)
- ۱۷- پیشین، ص ۲۵۹.
- ۱۸- داریوش شایگان، انقلاب دینی چیست؟، بخش دوم فصل نخست، ترجمه مهرداد مهریان.
- ۱۹- شماره ۱۴، ص ۹۷.